دریافت مقاله: ۹۱/۹/۱۳
پذیرش مقاله: ۹۲/۳/۲۰

بررسی نقش الگوهای هویت‌پرداز در هویت معماری معاصر ایران

بهروز شهبازی چگنی* کاظم دادخواه** مهدی معینی***

چکیده

با نگاهی اجمالی به ادبیات معماری معاصر ایران بیشتر مواقع، نشانه‌هایی از نارضایتی منتقدین از وضع موجود همراه با اذعان به «بی‌هویتی» آن دیده می‌شود. برخی از منتقدین مسئله بیگانگی مردم و معماری را با یکدیگر بررسی کرده و از اینکه هیچ‌یک دارای اعتبار و احترام نبوده، ابراز نگرانی می‌کنند. برخی نیز شباهت بین شهرهای گوناگون کشور را از علایم یک بیماری واحد می‌بینند که بدان مبتلا شده‌اند. ازاین‌رو، در حال حاضر در بخش وسیعی از جامعه معماری ایران "دستیابی به یک معماری با هویت به عنوان آرزویی مشترک" مطرح است. با این همه، کمتر نظریه یا نظریاتی یافت می‌شود که به این پرسش‌ها پاسخ گویند: هویت چیست، مؤلفه‌ها و بسترهای دخیل در شکل‌گیری آن و رابطه میان هویت و معماری چیست.

در این راستا، نوشتار حاضر با مرور ادبیات موضوعی که درباره نظرات اندیشمندان حوزه فرهنگ و معماری است، درباره هویت و فرایند شکل‌گیری آن در بستر جامعه جستجو می‌کند. همچنین با تکیه بر نقش بی‌بدیل فرهنگ، به عنوان روح حاکم بر جامعه، در این فرایند ساختار هویت را شناسایی کرده و آن را در چهار سطح بررسی و بازشناسی می‌نماید. این سطوح در این پژوهش با عناوین "پارادایم"، "سنت"، "الگو" و "دستاوردهای فرهنگی" معرفی گردیده‌اند و به نقش آن‌ها در فرایند شکل‌گیری هویت و برعکس آن، بروز بحران هویت اشاره شده است. نهایت در بخش نتیجه‌گیری، با بهره‌گیری از شیوه تحلیلی نسبت میان معماری و سطوح چهارگانه بالا و نقشی که معماری در این فرایند می‌تواند برعهده گیرید یا باید از آن انتظار داشت، بررسی شده است.

کلیدواژگان: معماری، هویت، فرهنگ، پارادایم.

* مربی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اصفهان. b.shahbazi@aui.ac.ir
** کارشناس‌ارشد معماری، دانشگاه یزد.
*** مربی، دانشکده معماری و شهرسازی، دانشگاه هنر اصفهان.

مقدمه

در توصیف وضعیت موجود معماری و شهرسازی ایران می‌توان از نوعی بحران سخن گفت و بر این موضوع صحه نهاد که معماری امروز، نقطه اتکای روشنی (ایدئولوژیک، سیاسی، اقلیمی و ...) ندارد و در میان گذشته و آینده معلق و برای یافتن مسیر خود، در تکاپوست. نوشتار حاضر ضمن واکاوی ریشه‌های این بحران، بحران هویت را به عنوان مهم‌ترین ریشه آن مطرح می‌نماید و بحث هویت را کنکاش خواهد کرد. بدین منظور لازم است که در درجه اول خود هویت تعریف گردیده و زمینه، مؤلفه‌ها و نحوه بروز بحران در آن مشخص گردد تا پس از آن بتوان سهم و میزان دخالت معماری را در این میان شناسایی کرد. همچنین به روشنی مشخص شود که از معماری چه می‌توان انتظار داشت.

در این ارتباط پرسش اصلی این پژوهش، شناخت رابطه میان معماری با عوامل دخیل در شکل‌گیری هویت یا بروز بحران هویت است.

ضمن اینکه با مفروض‌گرفتن زمینه اجتماعی شکل‌گیری هویت و همچنین نقش فرهنگ به عنوان روح حاکم بر جامعه و موتور محرکه آن در این فرایند به این پرسش پاسخ داده می‌شود که نقش و جایگاه معماری، از منظر فرهنگ، در هویت‌یابی جامعه چیست.

بدین ترتیب، هدف این پژوهش شناسایی و روشن‌نمودن ریشه بحران در معماری و میزان تأثیر و جایگاه معماران در بروز این بحران است. رسیدن به این هدف به نتایجی منجر می‌شود که براساس آن‌ها نقش معماران در برطرف‌کردن بحران یادشده بررسی می‌گردد.

در مجموع، نخستین گام در راه اصلاح هر بحرانی شناخت درست و عوامل تأثیرگذار بر آن است. در بحث بحران هویت، ازآنجاکه معماری ظرف زندگی مردمان است، بررسی نقش معماران در شکل‌گیری این بحران بسیار ضروری است. تا زمانی که طراحان نحوه و میزان تأثیرشان را بر این بحران نشناسند، نخواهند توانست درجهت بهبود آن تلاشی کنند. این پژوهش با شفاف‌نمودن ابهام‌های موجود درخصوص ریشه‌های بحران هویت جامعه، کمک می‌کند تا معماران نسبت خود را با بحران مورد بررسی به درستی درک کنند.

پیشینه پژوهش

مروری بر ادبیات معماری معاصر ایران، گویای آن است که نقدهای مطرح‌شده درباره وضعیت معماری امروز و آنچه به وجود بحرانی همچون "بحران هویت" اشاره می‌نماید، بسیار بیشتر و فراگیرتر از ارائه راه‌حلی برای رفع این بحران است. اگرچه مواردی محدود برای این‌گونه اظهارنظر در آرای برخی از اندیشمندان معماری امروز ایران می‌توان یافت. چنانچه *حجت* (۱۳۸۴) ضمن اشاره به راه‌حل "هم‌زبانی آثار معماری" به معنای ارائه ضوابط عمدتاً معطوف به وجوه اقلیمی و سازه‌ای و وجوه بیانی معماری، به عنوان راه‌حلی که به یکسانی آثار معماری خواهد انجامید و موفق هم به شمار نمی رود، راه‌حل "ایجاد هم‌دلی در معماران" را پیشنهاد داده است. این راه‌حل به معنای "وحدت و اصالت و هویت در ذات و درون‌مایه بناها و به بیان دقیق‌تر، در وجود معماران" است و آنچه می‌تواند به واسطه آموزش معماری محقق شود. *بهشتی* (۱۳۸۵-ب) نیز در این خصوص به عنوان یک راه حل، توجه به اندازه‌های طبیعی و فرهنگی خاص هر منطقه را همان‌گونه که در معماری گذشته آن نمود یافته است، توصیه می‌نماید.

مهدی حجت (۱۳۸۷)، هویت را زائیده سه عنصر جغرافیا، تاریخ و باورها می‌داند. ازاین‌رو درباره هویت و معماری از هویت ایرانی سخن می‌گوید. با این تصور، هویت‌مندی معماری امروز هم مستلزم قرارگرفتن آن در امتداد تجارب تاریخی و بومی و نظام باورها خواهد بود. *اردلان* با تلقی هویت به مثابه امری واحد و ازلی و متصل به عالم ملکوت، راه‌حل هویت‌مندی معماری را کشف اصول و سنت‌های جاودان در ضمن نوآوری می‌داند (اردلان به نقل از شایان، ۱۳۸۵: ۱۳۲). *حائری* (۱۳۷۶) هم با بیان این نکته که تاریخ و فرهنگ همچون منابع هویت هستند، هویت‌مندی معماری امروز را در گرو تعامل میان هویت ملی و معاصربودن می‌داند. *نقره‌کار* (۱۳۸۷) نیز در تبیین راهی برای هویت‌مندی معماری معاصر ایران در کتاب "درآمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهرسازی"، هویت بایسته معماری را هویتی اسلامی می‌داند؛ به معنای صورتی از معماری که محلی برای تحقق پاره‌ای اصول، مفاهیم و معانی همچون، عدالت، مفیدبودن و پرهیز از بیهودگی، همه جانبه‌نگری، سهولت در کار، تأمین مجموع نیازهای کمّی و کیفی، رعایت حقوق و آزادی افراد، تقدم حق جامعه بر فرد، پیشگیری از ضرر، عقلانی‌بودن و ... باشد. از منظری دیگر *پاکزاد* (۱۳۷۵)، هویت را فرایندی قیاسی بین عینیتی موجود با داده‌هایی از آن در ذهن می‌داند و درپی چنین تصوری، راه‌حل هویت‌مندی شهرها را نیز ضمن احیای فضاهای قدیمی شهری و توجه به مراوده اجتماعی و فضایی اعلام می‌نماید.

آنچه از مجموع این مطالعه برمی‌آید، آن است که باوجود ادبیاتی این‌چنین در ذکر راه‌حل‌هایی بر هویت‌مندی معماری امروز، به راه‌حل‌های بیان‌شده، هنوز آن‌چنان که باید در حوزه حرفه‌ای و در هنگامه خلق آثار معماری امروز توجه

نشده است. شاید یکی از علت‌های این امر، نزدیک‌نبودن راه‌حل‌های ارائه‌شده به مسائل واقعی در جریان خلق آثار معماری امروز ایران است؛ مسئله‌ای که نوشتار حاضر تلاشی درجهت رفع آن خواهد داشت.

روش پژوهش

این پژوهش با رویکردی کیفی و با استفاده از شیوه توصیفی، به دنبال ارائه مدلی برای ترسیم نسبت میان معماری با فرهنگ است. ازاین‌رو، نخست با بهره‌گیری از ادبیات موضوعی گردآوری آرای صاحب‌نظران درباره بحران در معماری معاصر ایران بطور کلی و بحران هویت بطور خاص، بررسی شده است. درادامه با تکیه بر نظرات اندیشمندان این حوزه، موضوع فرهنگ، هویت و مؤلفه‌های شکل‌دهنده آن‌ها ارزیابی خواهد شد. درنهایت با استنتاج از نظریات مطرح‌شده، مسئله هویت در معماری ایران و الگوهای سازنده هویت و جایگاه آن‌ها در هویت‌یابی یا بروز بحران هویت در معماری ایران، تحلیل شده است.

بحران در معماری معاصر ایران

انتقاد از وضع موجود معماری و شهرسازی در دهه‌های اخیر، چنان گسترده بوده که طیف وسیعی از معماران، شهرسازان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، هنرمندان و دیگر اندیشمندان را هم به انتقاد شدید علیه آن واداشته است. چنانکه هرکدام از دیدگاه خود وضعیت کنونی را شرح و توصیف کرده‌اند. برای نمونه، بهشتی وضعیت کنونی را به ارکستری تشبیه می‌کند متشکل از: «از مهندسی، زمین‌بازی، بساز و بندازی، ناپایداری، بی‌اعتنایی به نابودی ثروت ملی، مداخله و تجاوز به عنف طبیعت و ... که همه سازشان باهم کوک شده و هر زمان گوش‌ها از صدای نابهنجار آن به فریاد می‌آیند.» (بهشتی-الف، ۱۳۸۵: ۱۹). این‌گونه است که «کشتزاری آشفته حاصل شده است که معلوم نیست مزرعه گندم است یا عدس یا کدو یا ذرت. همه چیز در آن می‌توان یافت؛ ولی مزرعه ما مزرعه هیچ گیاهی نیست.» (همان).

صارمی، در توصیف وضعیت کنونی شهرهای ما، احساسی مشترک برآمده از آن‌ها را به‌ویژه درباره توسعه‌های جدیدشان بیان می‌کند بدین مضمون که آن‌ها به گونه‌ای مشابه هم درحال رشد، از زمین کنده‌شدن و ارتفاع‌گرفتن هستند. این‌گونه است که می‌توان «بجای تهران، اصفهان و شیراز، نام‌های کراچی، دهلی، سئول، آنکارا، جده و حتی برلین را نیز جایگزین کرد.» (صارمی، ۱۳۸۲: ۲۲).

بهشتی در تأیید این مطلب، پا را از این هم فراتر نهاده و شباهت بین شهرهای گوناگون کشور را از علائم بیماری واحدی می‌بیند که بدان مبتلا شده‌اند. وی از یک سو بیماری یک مهندس ایرانی را به آلزایمر یا به عبارتی بیماری نسیان تشبیه می‌کند؛ مهندسی که به دلیل شدت نسیان دیگر اهل سرزمین خود نیست و از آن بدتر، لزومی به اهل سرزمین خود بودن نمی‌بیند. از سوی دیگر، بیماری فرهنگی جامعه ایرانی را به بیماری استسقا شبیه می‌داند و جامعه را همچون تشنه‌ای که هرچه بیشتر آب می‌نوشد، تشنه‌تر می‌شود و نیز حریص ساخت و سازهای جدید، معرفی می‌نماید (بهشتی-الف، ۱۳۸۵: ۲۱).

در این میان، برخی بیگانگی مردم و معماری را با یکدیگر بررسی کرده‌اند و از اینکه هیچ‌یک دارای اعتبار و احترام نبوده، ابراز نگرانی می‌کنند و بیان می‌دارند که «نه مردم معماری را می‌شناسند و به آن به عنوان دستاویزی جهت ارتقای سطح کیفی زندگی و آرامش روحی و عینیت بخشیدن به باورهای ذهنی و خاستگاه‌ها و عوالم ذهنی و هویت‌بخش جامعه خود می‌نگرند و نه معماری توانسته است پاسخ‌گوی مناسبی برای مردم باشد.» (زبرجدیان، ۱۳۸۲: ۴۹). به دیگر بیان «در معماری جامعه امروز کشور ما، مردم از متن معماری حذف گشته‌اند و با این شرایط گسستگی پیوند و ضعف ارتباط میان معماری و مردم، واضح و مبرهن است؛ آن هم در کشوری که سال‌ها مهد تمدن و معماری آن دارای پیشینه‌ای متعالی بوده است.» (همان).

بحران هویت

جدا از بحث ابراز نارضایتی، در واکاوی ریشه‌های شرایط به وجود آمده نیز اظهارات گوناگونی دیده می‌شود. برخی منتقدان علت را در این می‌بینند که «در مقابل رویکرد سنتی معماری، معماری معاصر برای خود الزامی به جهت رعایت هنجارها و توجه به پشتیبان‌های فرهنگی نمی‌بیند و معمار معاصر خود را از اندوخته تجربیات گذشتگان بی‌نیاز می‌داند؛ به گونه‌ای که معمار معاصر گرفتار فردگرایی و خودمحوری است و پیوسته در تلاش برای خلق اثری متفاوت و دیگرگونه می‌باشد.» (معظمی، ۱۳۸۶ :۹). تا حدی که می‌توان ادعا کرد، در معماری معاصر متفاوت‌بودن حرف اول را می‌زند. بدیهی است که اصالت‌دادن به تفاوت، با داشتن هویت پایدار در تضاد قرار خواهد گرفت (حجت، ۱۳۸۴: ۵۵).

منتقدانی نیز به مصداق‌های عینی آشفتگی‌ها اشاره می‌نمایند و معتقدند نشناختن فلسفه سبک‌های رایج غرب و تنها بسنده‌کردن به تقلید ناسنجیده و ابتدایی و غیر حرفه‌ای از اشکال صوری و اصول فرمال در استفاده از معماری رایج غرب با عناوینی چون نمای غیر راست، پنجره‌های مورب، برهم‌زدن فرم هندسی پلان و نما، پذیرش فرم‌های نامأنوس با

فرهنگ خود و استفاده از مصالح نامناسب محیطی، تأکیدی بر ضعف شخصیتی در معماری ماست (زبرجدیان، ۱۳۸۲: ۴۹).

به همین ترتیب، بحران هویت در معماری، امروزه مهم‌ترین عامل در ارتباط‌نداشتن بین مردم و معماری در کشور ایران معرفی می‌شود (همان). دراین باره *غمامی* معتقد است که «بحرانِ گریبان‌گیر معماری امروز، نه یک مسئله هنری، بلکه یک مسئله اجتماعی است.» (غمامی به‌نقل از معظمی،۱۳۸۶ :۹). سرزمین ایران که معماری‌اش مردم‌وار و مردم آن هنرمند و هنرشناس بود، در تب و تاب رودررویی با جهان مدرن و معماری بین‌المللی معیارهای ارزشی خود را گم کرده آن‌گونه که، رابطه عاطفی و ادراکی مردم با فضای زیست‌شان روز به روز کمتر و کم‌رنگ‌تر گردیده است.

شاید انتظار ارتباط بین مردم و معماری در عصر حاضر که هیچ‌گونه تعریف خاصی از علائق و خاستگاه مردم در زبان و تعریف معماری کنونی ایرانی تبلور نیافته، انتظاری بی‌جا باشد و درواقع نقطه عطف گسستگی این پیوند را همین تجلی‌نیافتن فرهنگ جامعه در معماری معاصر دانست. چنانکه در نگاهی گذرا به ساختار معماری در شهرهای مختلف کشور، انطباق‌نیافتن معماری با عواملی همچون فرهنگ و آداب و رسوم، اقلیم و اثرپذیری بافت و محیط را می‌توان به وضوح احساس نمود. همچنین ساختارهای مشابه بدون پذیرش نقش فرهنگ و خاستگاه‌های بافت اقلیم در شمال و جنوب کوهستان غرب و کویر مرکزی، همگی نمایشی از بیماری معاصر ایران و نبود مسیر و ساختار مشخص و آشنا مثل دوره گذشته اعتلای معماری این کشور است (زبرجدیان،۱۳۸۲ :۴۹).

درمجموع می‌توان کمبود دانش، نداشتن اعتقاد حرفه‌ای، کم‌توجهی به اصالت‌ها و شناخت ناکافی از فرهنگ، نادیده‌گرفتن حرمت و اصالت ریشه‌های ارجمند سرزمین و بسیاری مسائل دیگر را دلیل این بحران و نابسامانی دانست. همچنین اذعان داشت که «معماری ما حیثیت تاریخی فرهنگی خود را واگذاشته و درحالی که چیزی را جایگزین آن ننموده، در گردابی از گرایش‌های جهانی (مدرن، پست‌مدرن، دیکانستر اکشن و ...) و سلیقه‌های شخصی و رقابت‌های بازاری، گرفتار آمده است.» (حجت،۱۳۸۴ :۵۵). درنهایت، معماری معاصر بدون یگانگی و هویت جمعی است و به تعبیری، بی‌هویت است.

با نگاهی اجمالی می‌توان دریافت نارضایتی از معماری ایران بیشتر با اذعان به بی‌هویتی آن همراه است. دل‌مشغولی یافتن هویت در چند دهه اخیر، نه‌تنها در معماری، بلکه در کلیه جلوه‌های فرهنگی، به وفور در مقالات، همایش‌ها و مجلات و نیز میزگردهایی با مضامینی همچون هویت، هویت اجتماعی، هویت گروهی، هویت‌یابی، بحران هویت، هویت‌های درهم آمیخته و نمونه‌هایی از این دست به چشم می‌خورد که گویای اهمیت موضوع به عنوان کلیدی‌ترین ریشه نابسامانی‌ها است (معمار،۱۳۸۶ :۱۰). به گونه‌ای که امروزه برای بخش وسیعی از جامعه معماری ایران دستیابی به یک معماریِ با هویت به عنوان آرزوی مشترک مطرح است (همان).

هویت و فرهنگ

هویت در درجه نخست امری فردی و شخصی است که به کمک آن یک فرد با گذشته‌اش مرتبط شده و احساس تداوم و یکپارچگی در زندگی می‌کند. جستجوی هویت شخص، متضمن این است که شخص، تشخیص دهد که برای او چه چیزی مهم و چه کارهایی ارزشمند است. همچنین متضمن معیارهایی است که وی براساس آن بتواند رفتار خود و دیگران را هدایت و ارزیابی کند (عابدی و پالاهنگ،۱۳۸۴: ۵۲).

افزون‌بر اینها، احساس هویت فردی به واسطه دیالکتیک میان فرد و جامعه شکل می‌گیرد. درواقع، هویت معمولاً در نگرش‌ها و احساسات افراد نمود می‌یابد ولی بستر شکل‌گیری آن زندگی جمعی است (قره‌باغی، ۱۳۷۹: ۲۴).

جوامع انسانی هر یک دارای هدف‌های معین و عناصری هستند که به صورت پیکری واحد شکل یافته‌اند و مشابه با انسان‌ها، هر یک ویژگی‌هایی دارند که آن را از دیگر جوامع متمایز و تشخیص‌پذیر می‌سازد. مجموعه این ویژگی‌ها هویت اجتماعی نامیده می‌شود. این هویت جمعی برمبنای ارتباط‌های میان روح افراد جامعه شکل می‌یابد و دارای وحدتی پیچیده است که از طریق فرهنگ، اعضای خود را سامان می‌دهد. فرهنگ، منبع آفرینندگی یا بازآفرینندگی این پیچیدگی است و افراد را در درون آن انسجام می‌بخشد و علاوه بر شکل‌بخشیدن به هویت جمعی، هویت افراد را نیز متأثر می‌سازد. درواقع، فرهنگ به عنوان روح حاکم بر جامعه است که شناخت آن برای درک هویت جمعی ضروری است. چنانچه بدون شناخت روح و روان نمی‌توان درباره ماهیت انسان و هویت فردی صحبت کرد (همان). به بیانی دیگر هویت اجتماعی، حاصل احساس و تجربه اعضای یک جامعه نسبت به جامعه‌شان است و بدان‌ها کمک می‌کند خود را از دیگر جوامع متمایز و مشخص سازند. این احساس، برایند و حاصل عملکرد فرهنگ است. ازآنجاکه هویت چه فردی و چه اجتماعی ارتباط نزدیکی با فرهنگ دارد، باید نسبت به ساختار و شیوه ساز و کار آن آگاهی یافت.

فرهنگ و مؤلفه‌های آن

ادگار مورن[1] در کتاب "هویت انسانی" فرهنگ را چنین تعریف می‌کند: «فرهنگ، تجلی عظیم و ویژه جامعه انسانی است.

هر فرهنگ در دل خود، سرمایه‌ای دوگانه را تمرکز بخشیده است؛ از سویی سرمایه شناختی و تکنیکی (اعمال، دانش‌ها، مهارت‌ها و قواعد [که قابل انتقال به جوامع دیگر می‌باشد]) و از سوی دیگر سرمایه‌ای اسطوره‌ای و نیایشی (اعتقادات، هنجارها، ممنوعیت‌ها و ارزش‌ها) که نقش حافظ و سازمانده را برای جامعه بازی می‌کند؛ مانند میراث ژنتیکی فرد. میراث ژنتیکی فرهنگی یک زبان ویژه دارد (اما بسیار متنوع‌تر) که به‌خاطرآوردن دوباره، ارتباطات و انتقال این سرمایه از فردی به فرد دیگر و از نسلی به نسل دیگر را ممکن می‌سازد [و باعث شکل‌گیری و تداوم هویت جمعی می‌گردد]. این میراث فرهنگی به ارث رسیده، در درجه اول در حافظه افراد (فرهنگ شفاهی)، سپس در قوانین، حقوق، متون مقدس، ادبیات و هنر، مکتوب شده است و به گونه‌ای اکتسابی در هر نسل، فرهنگ به شکل پی‌درپی احیا می‌شود و این میراث فرهنگی مهر و هویت ویژه‌ای بر پیشانی هر جامعه می‌زند و هویت افرادی که آن را می‌سازند با بازگشت به پیشینیانش، مردگانش و سنت‌هایش سیراب می‌کند.» (مورن، ۱۳۸۴: ۲۱۲). از این پس جامعه نام، شخصیت همچون تقویم، نشانه‌های سلحشوری و پرچم، بنیان‌گذار یا بنیان‌گذاران خویش، پیشینیانش، زبانش، اساطیر و آئین‌های خود را دارد که ویژگی‌های خود را بر هر فرد حک می‌کند (همان: ۲۱۳). فرهنگ، هم‌زمان بسته و باز است. فرهنگ، از نظر سرمایه هویتی و اسطوره‌ای ویژه‌اش بسیار بسته است و با تقدس و تابو از آن محافظت می‌کند اما ممکن است برای دربرگرفتن چیزی بهتر، یک نوآوری تکنیکی، دانشی بیرونی که علیه اعتقاد و تابویی نباشد، باز شود. حتی دیده شده که ادیان فاتح، فرهنگ‌ها را پذیرفته‌اند و خدایان کهنه‌شان را کنار گذاشته‌اند. اگرچه گاهی این خدایان تنها در لباس خدایان جدید پنهان شده بودند (همان).

فرهنگ، شکل و هنجار می‌بخشد. از همان ابتدای تولد، فرد شروع به آمیخته‌کردن میراث فرهنگی خود می‌کند که آموزش، سوگیری و رشدش را تضمین می‌نماید. این میراث، با میراث بیولوژیکی‌اش درهم آمیخته می‌شود و احکام و ممنوعیت‌ها، شکل این میراث را تنظیم می‌کند. هر فرهنگ با اثرات از پیش تعیین شده، ممنوعیت‌ها، احکام، نظام تربیتی و نظام غذایی و الگوهای رفتاری‌اش شکوفاشدن استعدادهای فردی را واپس می‌زند. هر فرهنگ، ممنوع، تشویق و تحریک می‌کند و اهمیت‌ها را مشخص می‌سازد که این پیامدها بر عملکرد مغزی و شکل‌گیری روحیه افراد تأثیر می‌گذارد. چنین است که مجموعه فرهنگ، شخصیت را کنترل و تربیت می‌نماید و در سازماندهی‌اش مشارکت می‌ورزد. این‌گونه، فرهنگ هم فرد را در زنجیر خود دارد و هم بال‌های او را باز می‌گذارد تا آزاد و خودمختار باشد (همان). فرهنگ، عامل استحکام، پایداری و تداوم یک اجتماع است. فرهنگ هم‌زمان شامل نرم‌افزار و سخت‌افزار مورد نیاز برای عملکرد یک سیستم اجتماعی است. درواقع، به عنوان روح حاکم بر جامعه است که شناخت آن برای درک هویت جمعی ضرورت دارد. حال اگر فرهنگ مجموعه‌ای از دانش‌ها، مهارت‌ها، قواعد، راهبردها، عادات، رفتارها، هنجارها، ممنوعیت‌ها، اعتقادات، آئین‌ها، ارزش‌ها، اساطیر، ایده‌ها و دستاوردها تعریف شود که از نسلی به نسل دیگر تداوم می‌یابد و در هر فردی بازتولید شده و مولد و احیاکننده پیچیدگی فردی و اجتماعی است، آنگاه می‌توان با تحلیل و تفکیک مؤلفه‌های یادشده، چهار سطح: ۱. پارادایم[۲] (قواعد، هنجارها، ممنوعیت‌ها، ارزش‌ها و راهبردها) ۲. سنت‌ها[۳] (عـــادات، رفتارها، آئین‌ها) ۳. الگوها (دانش‌ها و مهارت‌ها) ۴. دستاوردهای فرهنگی (ایده‌ها، تولیدات و اعضای فرهنگ) را در ساختار و ماهیت هر فرهنگی تشخیص داد (کوهن، ۱۳۸۴)، (تصویر ۱).

این سطوح درواقع جلوه‌هایی از یک پدیده‌اند که در چهار مقیاس مختلف نام‌گذاری شده‌اند و هر یک را می‌توان بجای دیگری به کار برد اما این سطوح با یکدیگر تفاوت‌هایی نیز دارند. بارزترین تفاوت در میزان تجریدی (ذهنی) یا ملموس (عینی) بودن آن‌هاست. بدین‌گونه که هرچه به سمت پارادایم می‌رویم با مفاهیم و مقولاتی انتزاعی‌تر روبه‌رو هستیم و از طرف دیگر، الگوها نیز بسیار ملموس‌ترند. هرچند مبانی هستی- معرفت‌شناختی را درون خود پنهان دارند (تصویر ۲).

دستاوردها و الگوها قابلیت ارتقا و قرارگیری در مراتب بالاتر را دارند. برای نمونه، در بیشتر فرهنگ‌ها، قدیسین

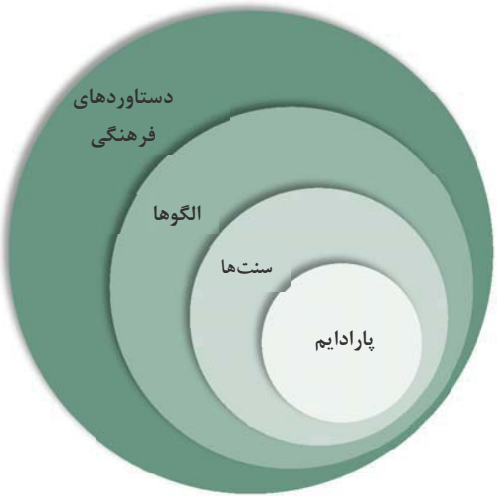

تصویر ۱. ارتباط میان مراتب مختلف فرهنگ براساس نظریه پارادایمی کوهن (کوهن،۱۳۸۴)

و شخصیت‌های بزرگ فرهنگی به عنوان گونه‌ای دستاورد فرهنگی، با تبدیل‌شدن به الگو در درجه اول و سپس فرارفتن از آن و تبدیل‌شدن به یک اسوه، نماد و سمبل فرهنگی،گفتار و کردارشان معیار ارزش‌گذاری قرار گرفته و درواقع جزئی از پارادایم می‌گردند.

- پارادایم

از سال ۱۹۶۲م. که *توماس کوهن* کتاب "ساختار انقلاب‌های علمی" را نوشت، کلمه پارادایم به الگوی تفکر در هر دیسیپلین علمی یا دیگر متون معرفت‌شناختی اطلاق می‌شود. لغت‌نامه مریام- وبستر[۴]، این واژه را چنین تعریف می‌کند: «یک چارچوب فلسفی و نظری از یک دیسیپلین یا مکتب علمی در کنار نظریه‌ها، قوانین، کلیات و تجربیات به دست آمده که قاعده‌مند شده‌اند.» (merriam-webster). بطور کلی، براساس نظر تئوری جاری، چارچوب نظری و فلسفی از هر نوعی را پارادایم نمی‌نامند بلکه جهان‌بینی موجود را که آن نظریه در قالبش شکل گرفته و همه کاربردهایی که از آن حاصل شده است، پارادایم می‌نامند. پارادایم، حاوی پاره‌ای اصول بسیار کلی مابعدالطبیعی است که به زندگی درون پارادایم هدایت و معنا می‌بخشد. ضمن اینکه، تمامی پارادایم‌ها دربردارنده بعضی توصیه‌های بسیار کلی درباره روش زندگی‌اند (مورن، ۱۳۸۴: ۳۸۲).

از دیدگاه مورن برای هر فرهنگ و گفتمانی، یک پارادایم، مفاهیم بنیادی فهم‌پذیری و نوع روابط منطقی جاذبه/ دافعهٔ (گسست، پیوند، نهفتگی یا چیز دیگری) میان این مفاهیم یا مقوله‌ها را در بر می‌گیرد. بدین‌گونه، افراد براساس پارادایم‌هایی که به گونه‌ای فرهنگی در وجود آن‌ها رسوخ کرده، امور را شناسایی می‌کنند، اندیشه می‌ورزند و کنش دارند (همان).

در نهایت، با تعمیم نظر کوهن می‌توان گفت جامعه‌ای تکامل‌یافته به وسیله پارادایمی واحد نظارت و هدایت می‌شود. پارادایم، ارزش‌ها، معیارها و الگوهای مجاز کار و زندگی، معاشرت، تملک، تشخص، ازدواج و ... را درون جامعه‌ای که ناظر و هادی آن است، تعیین می‌کند. همچنین، فعالیت مردم زیرمجموعه خود را که سرگرم زندگی روزمره یا تلاش برای خلق موقعیت‌های جدید هستند، هماهنگ و هدایت می‌کند و درپی آن، ثبات در جامعه را به وجود می‌آورد و حفظ می‌کند. درواقع، خصوصیت یک جامعه باثبات (دارای هویت بسامان)، وجود پارادایمی است که بتواند سنت‌های فرهنگی را حفظ کند و استمرار بخشد.

یک پارادایم فرهنگی متضمن تلاش‌های مفصلی برای توسعه و بسط آن است. با این هدف که سازگاری بین پارادایم و متغیرهای اجتماعی و طبیعی افزایش یابد. پارادایم همواره چنان نادقیق و بیکرانه خواهد بود که تعداد زیادی مسائل قابل پرسش در آن موجود است. اعضای جامعه باید پیش‌فرض کنند که فرهنگ و درنتیجه پارادایم آن، وسایل حل مشکلات روزمره را در خود فراهم می‌کنند. موفق‌نشدن در حل یک مسئله، به منزله ناکامی و ناتوانی اعضا یا گروهی از افراد تلقی خواهد شد؛ نه ناتوانی پارادایم. اعضای جامعه معمولاً نسبت به پارادایم فرهنگی خود که اساس هویت جمعی‌شان است، نه‌تنها موضعی غیر نقادانه دارند بلکه با تعصب از آن دفاع می‌کنند. تنها با داشتن چنین موضعی است که می‌توانند بدون دغدغه هویت، کوشش‌هایشان را برای توسعه و تفصیل پردامنه ظرفیت‌های پنهان در فرهنگ، متمرکز و مستمر سازند. اختلاف نداشتن بر سر اصول، همان چیزی است که بنای سامان‌یافته یک جامعهٔ باهویت را متمایز می‌سازد. اختلاف همه‌جانبه و مناقشه مداوم روی اصول (پارادایم) از ویژگی‌های جامعه‌ای است که سامان هویتی مشخصی نیافته یا درحال از دست دادن هویت خویش است.

- سنت

سنت در لغت به راه، روش و شیوه اطلاق می‌شود. همچنین در نظر سنت‌گرایانی چون *سیدحسین نصر*، سنت مشتمل بر درک حقیقتی است که هم منشأ الهی و ازلی دارد و هم در سراسر یک دور اصلی تاریخ بشر از طریق انتقال پیام تداوم یافته است (نصر، ۱۳۸۵: ۱۳۶). در این نوشتار منظور از سنت، آن بخش از مؤلفه‌های فرهنگ است که برمبنای قواعد، هنجارها، ارزش‌ها و راهبردهای پاردایم، روش‌ها و شیوه‌های عمل در هر حوزه از اجتماع را مشخص می‌سازد. سنت بیش از هر چیز نمودار نحوه رفتار و کنش اعضای جامعه در حوزهٔ خاص تحت هدایت پارادایم است. دو نکته در بحث سنت‌ها دارای اهمیت است:

نخست، منظور از سنت در اینجا با تعریف فرهنگ در بخش قبل تفاوتی چندان ندارد. لیکن بیشتر بر ابعاد روش‌شناختی آن و رفتارها و گزینش‌هایی که ذیل مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی (پارادایم) صورت می‌پذیرد، تأکید می‌گردد. دوم، در سنت بیشتر تمرکز بر راهکارها و شیوه‌هاست؛ شیوه‌های مقبول و موسوم تطبیق‌یافتن قوانین بنیادین به وضعیت‌های گوناگون همراه با وسایل اندازه‌گیری، فعالیت و تکنیک‌های سنجش. درحالی که پارادایم، ناظر به راهبردهاست و الگوها راه‌حل مسائل را پیش می‌کشند.

در حوزه هر سنت اجتماعی همواره هسته‌ای از اصول، قواعد و هنجارها و تئوری‌ها قابل شناسایی است که مخصوص همان حوزه بوده و می‌توان از آن به پارادایم آن سنت تعبیر کرد. بدین سیاق در ذیل هر سنتی، مجموعه‌ای از خرده سنت‌ها

وجود دارد که هر یک ساختار سنت را در مقیاس کلانش در خود تکرار و بازنمایی[۵] می‌کند. بحث درباره سنت و ماهیت و تجلی آن در عرصه‌های اجتماعی اعم از مذهب و آئین، خانواده، سیاست، اقتصاد و تجارت، قضاوت، ادبیات و فلسفه، معماری و ... بحثی بسیار پردامنه و مورد اختلاف نظر است که خود به گفتار و پژوهشی جداگانه نیاز دارد.

- الگوها

در الگو صحبت از راه‌حل است؛ راه‌حلی کلی برای یک سری از مسائل مشابه که به صورت‌های گوناگون در زندگی تکرار می‌شوند. درواقع، الگوها چکیده و عصاره تجربیاتی‌اند که از نسلی به نسلی دیگر، توسط فرهنگ به شکل میراثی گرانبها انتقال می‌یابند (الکساندر، ۱۳۸۶: ۱۲۶). البته الگوها فقط به مسائلی که در گذشته مصادیقی داشته‌اند، منحصر نمی‌شوند. گاهی مسائلی دیده می‌شود که در گذشته نظیری نداشته‌اند و الگوهای جدیدی را نیز می‌طلبند. بنابراین پس از طرح این مسائل، تلاش‌هایی برای پاسخ‌گویی به آن‌ها صورت می‌گیرد و راه‌حل‌های موفقی نیز پیدا می‌شود. این راه‌حل‌های موفق می‌توانند در قالب یک الگو تدوین گردند (زرین‌مهر،۱۳۸۳: ۸۷) و در طول زمان با پیداکردن جایگاه خویش در منظومه فرهنگ، معانی چندگانه یافته و همان‌طور که بیان شد، می‌توانند با افزودن الگوهای رفتاری و عملی دیگر و تئوری‌ها و ابزارهای مخصوص به گرد خویش، قابلیت تبدیل‌شدن به سنت را یابند یا به عنوان عیار و معیار اندازه‌گیری ارزش‌ها و شناخت در مرتبه پارادایم جای گیرند. در بسیاری موارد نیز در جامعه اختراع و ابداعی صورت می‌گیرد که به مرور جزئی از سرمایه فرهنگی می‌گردد. بسیاری از الگوها این‌چنین به وجود می‌آیند. گاهی الگویی از جوامع دیگر به عاریت گرفته می‌شود. درواقع، آنچه داد و ستد فرهنگی نامیده می‌شود علاوه بر محصولات، شامل الگوها نیز می‌گردد که البته این داد و ستدها به نوبه خود می‌توانند بر مراتب بالاتر فرهنگی خصوصاً سنت‌ها تأثیر گذارند.

- دستاوردهای فرهنگی

مانند هر سیستمی، اجتماع نیز با میزان و کیفیت برون‌دادهایش از سوی خود و دیگران ارزیابی می‌شود و در صورت وجود هرگونه مشکلی، آنگاه فرایند تولید (سنت و الگو) و درنهایت نرم‌افزار سیستم (پارادایم) بررسی می‌گردد. دستاوردهای فرهنگی، هم‌زمان هر آنچه را یک جامعه برای رفع نیازهای مادی و معنوی مختلف خود تولید می‌کند، در بر می‌گیرد. این دستاوردها خود به محصولات و ایده‌ها و افراد تقسیم‌بندی می‌شوند. دستاوردها در درجه اول به کار برطرف‌کردن نیازهای روزمره جامعه می‌آیند. درمرحله بعد، با کیفیت خود به تأیید، تقویت و تثبیت مراتب بالاتر فرهنگ یاری رسانده و در بیشتر موارد، به‌ویژه آن دسته از دستاوردها که از عمر بیشتری برخوردارند، به عنوان نماد و سمبلی از جامعه به شمار می‌روند. ضمن آن که به جامعه امنیت روانی و جسمانی بخشیده و از آن پس، اعضای جامعه با احساس اعتماد مضاعف به فرهنگ و درک قوی از هویت جمعی خویش، جنبه‌های دیگر فرهنگ خویش از جمله، هنر و ادبیات و فلسفه را غنا خواهند داد. از این نظرگاه تک‌تک اعضای جامعه نیز محصولی فرهنگی قلمداد می‌شوند که ذیل سنت‌های آن به دنیا آمده و پرورش یافته و به کنش در آن خواهند پرداخت.

رابطه فرهنگ و بحران هویت

اعضای جامعه با اطمینان خاطر درون حوزه کاملاً مشخصی که فرهنگ و هویت‌شان تعیین کرده، زندگی می‌کنند. فرهنگ مجموعه‌ای از مسائل مشخص را به همراه روش‌هایی که اطمینان دارد برای حل آن مسائل مناسب خواهد بود، در اختیار افراد جامعه می‌گذارد. با این همه گاهی با ناکامی‌هایی مواجه خواهد شد؛ ناکامی‌هایی که درنهایت می‌توانند به درجه‌ای از جدیت و وخامت برسند که بحرانی جدی برای فرهنگ ایجاد کنند. بطوری که به طرد پارادایم آن و جایگزینی پارادایمی متفاوت و درنتیجه

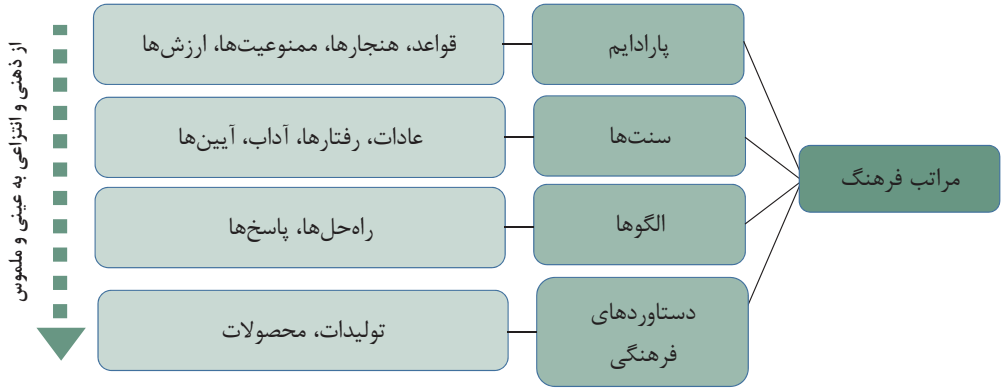

تصویر ۲. مراتب مختلف فرهنگ براساس نظریه پارادایمی کوهن (کوهن، ۱۳۸۴).

تحول عظیم در فرهنگ و تجدید ساختار جامعه منجر شود. البته تنها وجود مشکلات و معماهای حل‌نشده در پارادایم، بحران پدید نمی‌آورد. لیکن جوامع همواره با مشکلاتی روبه‌رو خواهند شد و همواره اعوجاجاتی وجود خواهد داشت. تنها تحت شرایط خاصی است که این ناموزونی‌ها می‌توانند به نحوی بروز کنند و تحول یابند که اطمینان به پارادایم را متزلزل سازند. هر ناموزونی هنگامی جدی و مشکل‌زا محسوب خواهد شد که ملاحظه شود بنیادهای فرهنگ حاکم، به‌ویژه سطح هستی‌شناختی (پارادایم) را هدف قرار داده است و در برابر تمام تلاش‌های اعضای جامعه، به‌ویژه اندیشمندان، برای رفع آن سرسختانه مقاومت می‌ورزد. همچنین ناموزونی‌ها هنگامی جدی تلقی خواهند شد که نسبت به بعضی نیازهای ضروری و فوری اجتماعی، مهم به نظر آیند. همچنین طول زمانی که ناموزونی در برابر تلاش‌هایی که برای رفع آن صورت می‌گیرد، سرسختی نشان می‌دهد، بیانگر جدی‌بودن آن اعوجاج است. تعداد اعوجاجات جدی، عامل مؤثر دیگری است برای اینکه بحران را ایجاد کند (چالمرز، ۱۳۸۲: ۱۱۵).

هنگامی که به نظر آید اعوجاجات مسائل خطیری برای پارادایم به وجود آورده‌اند، دوره‌ای از ناامنی آشکار [اجتماعی] آغاز می‌شود. تلاش برای حل مسئله به طور فزاینده‌ای متوجه بنیادها می‌شود و قواعد تعیین‌شده به وسیله پارادایم برای حل مسائل بتدریج سست‌تر می‌گردد. دانشمندان و اندیشمندان، سرگرم مباحثات فلسفی و مابعدالطبیعی می‌شوند و حتی بتدریج عدم رضایت خود را از پارادایم حاکم، آشکارا ابراز می‌کنند. هرگاه پارادایمی بدان حد ضعیف و سست بنیان شود که مدافعانش اطمینان خود را نسبت به آن از دست بدهند، زمان برای تغییر مستعد و مناسب شده است. وخامت بحران هنگامی شدت می‌یابد که پارادایم رقیبی ظهور کند (همان).

با این توصیف، می‌توان به بحث ریشه‌های بحران بازگشت. اینکه چرا عموم معماران جامعه ایران، هویت نابسامان را عامل نابسامانی معماری و سردرگمی خود بیان می‌کنند. درواقع، در این نوشتار کوشش شد تا نشان داده شود که بحران هویت و سردرگمی ناشی از آن، تنها آنگاه عمومی و فراگیر می‌گردد که پارادایم ناظر و هادی جامعه بر اثر انسداد و نارسایی یا تهدید از سوی پارادایمی رقیب، زیر سؤال رفته و دچار تزلزل گردد و درپی آن سنت‌های اجتماعی اعتبار و کارکرد خود را از دست دهند. در چنین شرایطی است که بحران هویت فراگیر شده و نیروهای جامعه دچار تشتت گشته و در جهات مختلف به هدر رفته تا مگر دوباره تحت لوای پاردایمی واحد هم‌سو گردند. حال برای تعیین جایگاه معماران در روند هویت‌پردازی معماری، باید نخست جایگاه معماری و معماران در ساختار فرهنگی بررسی شود.

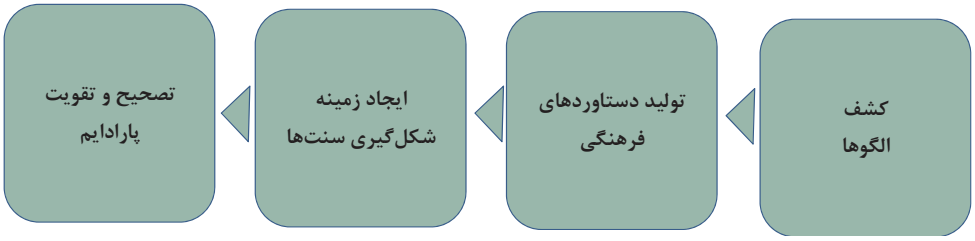

تصویر ۳. نقش معماران در روند هویت‌پردازی (نگارندگان)

نتیجه‌گیری

معماری همواره تبلور و تجسد ارزش‌ها و پارادایم حاکم بر جامعه بوده است. آثار شکوهمند معماری گذشته ما، درعین حال که فرآورده‌هایی برای تأمین سرپناه بودند، هر یک به تنهایی بار معانی و ارزش‌های فرهنگی عظیمی را بر دوش می‌کشند که در بستر زمان، آن‌ها را از سطح فراورده‌های فرهنگی به سطح پارادایم در ذهنیت ناخودآگاه هر ایرانی منتقل می‌کند.

حال می‌توان مطرح کرد که معماری کجای ماجرای بحران هویت فرهنگی ایران ایستاده است، معماری تنها بخشی از مشکل است. به بیان دیگر، درحالی که پارادایم فرهنگی ایران در مواجهه با مدرنیته و مدرنیسم و همچنین بر اثر ضعف‌های درونی دچار بحران کارآمدی گشته، آنگاه معماری نیز مانند دیگر اعضای منظومه فرهنگ ایرانی دچار سرگشتگی و بحران هویت است.

با این وجود، چنین نتیجه‌ای به معنای مسئولیت‌زدایی از معماری و معماران نیست و از اینجا به بعد باید اندیشید که چگونه می‌توان از اعوجاج بیشتر جلوگیری کرد یا در بازسازی پارادایم فرهنگ ایرانی بدان یاری رساند. راه و روش درست را در درجه اول باید اندیشمندان، فیلسوفان و مدیران جامعه معرفی کنند و معماران هم‌دلانه و هم‌گرایانه در آن قدم بگذارند. از طرف دیگر می‌توانند با پرهیز از هرگونه خود بزرگ‌بینی یا کم‌بینی با تلاش در حوزه خویش، مسائل مبتلا به جامعه را برطرف کنند و الگوهایی کارآمد را برای حل آن‌ها ارائه نمایند. منابع استخراج الگوهای معماری از یک سو در سرمایه فرهنگی جامعه ایران و از سوی دیگر، در بستر طبیعی این سرزمین نهفته است. بدین ترتیب، شاید حرکت از سطوح پائین فرهنگ (تولیدات و الگوها) و حرکت درجهت رفع ناکارآمدی آن، به بازسازی پارادایم و سامان‌یابی دوباره فرهنگ یاری رساند. توانایی معماران و طراحان در بازیابی و خلق الگوها از دل سرمایهٔ فرهنگی هر جامعه، موجب برقراری رابطه تعاملی و دوسویه مؤلفه‌های فرهنگی می‌شود و از هویت جمعی یک جامعه حمایت خواهد کرد (تصویر ۳). به بیان ساده‌تر اگرچه ریشهٔ بحران معماری امروز ایران تنها در خود معماری خلاصه نمی‌شود و شامل مجموعه عواملی در پارادایم فرهنگی جامعه است، می‌توان با خلق الگوهای کارآمد به بهبود بحران مذکور امید داشت.

پی‌نوشت

1. Edgar Morin
2. Paradigm
3. در اینجا واژه نظام نیز منظور مقاله حاضر را برآورده می‌سازد ولی برای نشان‌دادن موضع خویش درباره سنت و جایگاه آن در ساختار جامعه، واژه سنت ترجیح داده شد.
4. Merriam-Webster
5. Representation

منابع و مآخذ

- بهشتی، سیدمحمد (۱۳۸۵) الف. مهندسی ایرانی(بخش دوم)، **معمار**، (۳۸)، ۱۹-۱۷.
- _____ ب. مهندسی ایرانی (بخش سوم)، **معمار**، (۳۹)، ۲۳-۲۱.
- پاکزاد، جهانشاه (۱۳۷۵). هویت و این همانی با فضا، **صفه**، (۲۱و ۲۲)، ۱۰۶-۱۰۰.
- چالمرز، آلن فرانسیس (۱۳۸۲). **چیستی علم: در آمدی بر مکاتب علم‌شناسی فلسفی**، ترجمه صادق زیباکلام، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۸۳). **مقدمه‌ای بر روش‌های تحقیق در علوم انسانی**، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت).
- حائری، محمدرضا (۱۳۷۶). امروز، آینده معماری ایران (روایتی از میزگردهای تحریریه)، **معماری و شهرسازی**، (۴۰ و ۴۱)، ۷۲-۶۹.

- حجت، عیسی (۱۳۸۴). هویت انسان‌ساز، انسان هویت‌پرداز (تأملی در رابطه هویت و معماری)، **هنرهای زیبا**، (۲۴)، ۶۲-۵.
- حجت، مهدی (۱۳۸۷). آشیانی برای مرغ باغ ملکوت، در گفتگو با مهدی کشاورز افشار، **آینه خیال**، (۹)، ۸۸-۸۴.
- زبرجدیان، محمدمهدی (۱۳۸۲). معماری، مردم و بحران ارتباط، **معماری و شهرسازی**، (۷۰ و ۷۱)، ۴۹-۵۴.
- زرین‌مهر، سعید (۱۳۸۳). از دیاگرام تا الگو، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، یزد: دانشگاه یزد.
- شایان، حمیدرضا (۱۳۸۵). هویت معماری معاصر ایران، **معمار**، (۳۶)، ۱۳۲-۱۳۶.
- صارمی، علی‌اکبر (۱۳۸۲). معماری امروز ایران، اشتراک در ناشناخته‌ها، **معماری و شهرسازی**، (۷۲ و ۷۳)، ۲۹-۲۲.
- عابدی، احمد و پالاهنگ، حسن (۱۳۸۴). هویت، مفاهیم، انواع و مراحل تحول آن، **شهرهای جدید**، (۳-۱)، ۷۸-۷۳.
- قره‌باغی، علی‌اصغر (۱۳۷۹). روایت هویت، **گلستانه**، (۱۶)، ۳۳-۲۴.
- الکساندر، کریستوفر (۱۳۸۶). **معماری و راز جاودانگی: راه بی‌زمان ساختن**، ترجمه مهرداد قیومی بیدهندی، تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- کوهن، تامس (۱۳۸۴). **ساختار انقلاب‌های علمی**، ترجمه عباس طاهری، تهران: قصه.
- کوهن، تامس(۱۳۹۲). **تنش جوهری: جستارهایی درباره دگرگونی و سنت علمی**، ترجمه علی اردستانی، تهران: رخداد نو.
- معظمی، منوچهر (۱۳۸۶). گسست‌های فرهنگی در معماری دوره معاصر ایران، **معماری و شهرسازی**، (۸۶ و ۸۷)، ۱۵-۹.
- معمار، مازیار (۱۳۸۶). خانه ایرانی، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد، اصفهان: دانشگاه هنر اصفهان.
- مورن، ادگار (۱۳۸۴). **هویت انسانی**، ترجمه امیر نیک‌پی و فائزه محمدی، تهران: قصیده‌سرا.
- نصر، سیدحسین (۱۳۸۵). **معرفت و معنویت**، ترجمه ان‌شاءالله رحمتی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی.
- نقره‌کار، عبدالحمید (۱۳۸۷). **درآمدی بر هویت اسلامی در معماری و شهرسازی**، تهران: وزارت مسکن و شهرسازی.

Received: 2012/06/02
Accepted: 2013/06/10

The Study of Identity-Making Patterns in the Identity of Iran's Contemporary Architecture

Behrouz Shahbazi Chegeni* Kazem Dadkhah Mehdi Moini*****

Abstract

Looking at the literature of Iran's contemporary architecture, one can observe dissatisfaction with the existing situation in addition to acknowledging lack of identity in the contemporary architecture of Iran. Some scholars believe that the reason for the problem is alienation of architecture and people, and express concerns about the lack of mutual understanding on both sides. Others consider the similarity between different cities of the country as the symptom of a common illness. Nowadays, having a common identity-based architecture is a matter of national concern for the Iranian architecture society. However, almost no theory is available to provide answer for questions such as what is identity, which elements and conditions are involved in its formation and what is the relationship between identity and architecture.

Using comparative method, this study reviews the literature on identity and the procedure of its formation in a culture. Then, the analytical method is applied and four levels of culture –from subjective and abstract levels to objective and concrete ones- are distinguished. These levels are named paradigm, tradition, pattern, and cultural achievements. Furthermore, the role of architectural patterns is accentuated as a means of creating identity. Finally, the relation between architecture and the aforementioned levels as well as the role which can be played by them or is expected from them is discussed.

Keywords: architecture, identity, culture, paradigm

* Lecturer, Architecture Department, Art University of Isfahan, Iran
** MSc, Yazd University, Iran
*** Lecturer, Architecture Department, Art University of Isfahan, Iran